

فرماندهی که دانش آموز ممتاز فیزیک بود



میرهادی دانش آموز ممتاز و بسیار موفقی بود. مدیر مدرسه خواسته بود که عکس میرهادی را به عنوان دانش آموز نمونه در روزنامه چاپ کند اما میرهادی قبول نکرد. میرهادی در رشته ریاضی فیزیک ممتاز بود.

جام جم آنلاین: میرهادی دانش آموز ممتاز و بسیار موفقی بود. مدیر مدرسه خواسته بود که عکس میرهادی را به عنوان دانش آموز نمونه در روزنامه چاپ کند اما میرهادی قبول نکرد. میرهادی در رشته ریاضی فیزیک ممتاز بود. گاه مغرضان جهاد و شهادت، در گوشه و کنار صحبت هایی می کنند مبنی بر اینکه شهدا افرادی بودند که بی سواد یا کم سواد بودند.

اما امروز تنها یک نمونه از صدها هزار را برای مخاطبان خود انتخاب نموده ایم. شهید میرهادی خوشنویس، فرمانده گردان در لشکر 25 کربلا که به درجه رفیع شهادت رسیده است.

مادر شهید میرهادی خوشنویس، حاجیه خانم منیره میرفندرسکی روایت می کند؛

میرهادی دانش آموز ممتاز و بسیار موفقی بود. مدیر مدرسه خواسته بود که عکس میرهادی را به عنوان دانش آموز نمونه و ممتاز در روزنامه های آن زمان چاپ کند. میرهادی قبول نکرد. از خودنمایی متنفر بود.

دوران راهنمایی را در مدرسه بابل گذراند. دوران دبیرستان را در بابلسر، دبیرستان عصرپهلوی، «عاشورا«؛ فعلی پشت سرگذاشت. میرهادی در رشته ریاضی فیزیک ممتاز بود.

از طرف دبیرستان ما را خواستند و گفتند؛ میرهادی پسر باهوش و زرنگی است، قابلیت های زیادی دارد. بگذارید در شیراز مرکز دانش آموزان استثنائی «تیزهوشان« شرکت کند. بهترین دانشگاه ها می تواند ادامه تحصیل بدهد. میرهادی بسیار باهوش و استثنائی است. فرصت های بزرگی هست که باید استفاده کند.

گفتم: دیگر نگو نه، بهانه نیار، داری به اقبال و پیشرفت خودت پشت پا می زنی پسرم.

گفت: مادر جان آنجا مراکز علمی و دانشگاهی شان در دست آمریکایی هاست. من از آنها متنفرم، آنها می خواهند که ما را برای خودشان تربیت کنند.

گفتم: خوب برو هندوستان، آنجا که دیگر دست آمریکایی ها نیست. قبول نکرد. علاقه خاصی به امام خمینی داشت، همراه چند تن از دوستانش اعلامیه و عکس امام خمینی را در شهر پخش می کردند. انقلاب که پیروز شد. هر چه اصرار کردیم که بیا درس بخوان، رفت کردستان، گفت: آنجا ضد انقلاب دارد علیه نظام توطئه می کند. مدتی گذشت، عراق که به ایران حمله کرد، میرهادی هم رفت جبهه.

سال Ւ171; وقتی میرهادی از جبهه به مرخصی آمد. خواهرش از او خواست که بیا از فرصت خوبی که برایت پیش آمده، تو که به تکلیف خودت عمل کردی، رفتی کردستان آنجا جنگیدی، رفتی جبهه، الان بیا با استفاده از سهمیه رزمندگان، برو دانشگاه، میرهادی قبول نکرد. بدون استفاده از سهمیه رزمندگان رفت دانشگاه «رشته مهندسی الکترونیک« دانشگاه فنی بابل و رشته «دبیری فیزیک«؛ مشهد قبول شد.

به خاطر ارادتی که به امام رضا(ع) داشت، مشهد را قبول کرد. چند ماهی که از این ماجرا گذشت، من و آقا سید محسن؛ پدر آقا سید میرهادی، خیال مان راحت شد که دیگر رفته دانشگاه مشهد درس بخواند.

هر چند وقت یک بار تلفن می زد که دارد آنجا درس می خواند و به زیارت حرم آقا علی بن موسی الرضا(ع) می رود.

هر چه می گفتیم: آقامیرهادی، یک شماره تلفنی بده، یک آدرسی که ما بیاییم آنجا پیشت، هم به پابوسی آقا امام رضا(ع) برویم.

می گفت: برای شما زحمت می شود. خودم یک روز می آیم و شما را می برم.

چند ماهی گذشت، مدتی هم بود که دیگر زنگ نمی زد. خیلی دلواپس و نگران شدیم. یک روز صبح با دست و صورت زخمی آمد. هر چه گفتیم میرهادی جان، مادر به فدایت، تصادف کردی، زمین خوردی؟

فقط می گفت مهم نیست، اتفاق خاصی نیفتاده. نگران نباشید، الان که زنده و صحیح و سالم پیش شما هستیم. چند وقتی گذشت، تا اینکه از دوستانش فهمیدم، آقا میرهادی ما اصلاً دانشگاه نرفته، رفته مشهد چند روزی آنجا مانده، رفته زیارت، بعد از آنجا رفته جبهه. حالش که بهتر شد، باز رفت مشهد، گفت: دیگر می خواهم درس بخوانم. ما هم خیال مان راحت شد.

مدتی گذشت، از بیمارستان مشهد زنگ زدند که میرهادی توی جبهه زخمی شده در بیمارستان مشهد بستری است. در حالی که ما فکر می کردیم دارد در دانشگاه مشهد درس می خواند.

وقتی آمد خندیدیم و گفتیم: پسر ما از کی آدم توی دانشگاه تیر و ترکش می خورد.

فقط می خندید و می گفت، ما باید به تکلیف خودمان عمل کنیم. جبهه هم دانشگاه است. این بار دیگر از خانه یک راست به جبهه رفت. طولی نکشید که در عملیات 171# و الفجر هشت؛ زخمی شد، باز فرستادنش به بیمارستان مشهد. از بیمارستان که مرخص شد، به زیارت آقا علی بن موسی الرضا(ع) رفت و برگشت خانه.

جبهه بود، زخمی می شد، می رفت مشهد. خودش می گفت. مادر اصلاً دست خودم نیست. چشم باز که می کنم، یا جبهه ام یا در حرم آقا امام رضایم.

تا این که پائیز سال 64 با اصرار پدرش به حج رفت. امام جمعه بابلسر می گفت: در مکه یک روز به میرهادی گفتم، بیا برویم بازار قدری خرید کنیم. قدری تفریح کنیم، تماشا کنیم.

میرهادی گفت: چه چیزی را تماشا کنیم، کالاهای آمریکائی را؟ ارز کشورمان را بدهیم، این آمریکایی های جنایتکار برونند موشک بخرن، بدهند صدام و آن نامرد هم بزند فرق سر ملت خودمان، من برای زیارت آمدم.

میرهادی وقتی از حج برگشت، ارزی که در اختیار حجاج قرار می دهند، به جبهه داد.

تنها سوغاتی که خریده بود - 171#؛ یک تانک بود؛ - برای فرزند دوست شهیدش آورده بود.

آقا میرهادی خط خوشی هم داشت، علاوه بر اینکه فرمانده بود، توی جبهه برای رزمندگان نامه می نوشت، کلاس ریاضی هم برای رزمندگان می گذاشت و آنها را درس می داد.

زندگی نامه آنها را می نوشت. زندگی نامه شهید محسن اسحاقی به قلم میرهادی معروف است.

قبل از عملیات 171#؛ کربلای 5؛ خواهرش نامه ای به او نوشت که تو وظیفهات را انجام دادی، سال های زیادی در جبهه بودی، چندین مرحله زخمی شدی، الان یک جانباز هستی. بهتر نیست به خانه و نزد ما برگردی، پدر و مادر به شما نیاز دارند. ما دلتنگت هستیم. برادر جان بیا ازدواج کن، زندگی کن، به تحصیلات عالیه خود فکر کن. به ما فکر کن. بیا دادش من. بیا...

آقا سید میرهادی در پاسخ به نامه خواهرش، یک نامه عرفانی نوشت که بیان دیدگاه ها و باورهای او نسبت به جهان هستی و جایگاه انسان است.

نوشت: خواهر جان انسان در درون خویش دارای فکر و عقیده ای است و مدام در زندگی با خود در حال صحبت کردن و تصمیم گیری می باشد. حال این ندای درونی چگونه و چیست و این گفتگو چگونه است، نمی توان در این گفتار به گفتگو پرداخت. اما در این حیات ارزش ها به این است که در تصمیم گیری ها، درست ترین مقصد و تصمیم به مورد اجرا گذاشته شود. همان طور که یک مادر به فرزند خود تجارب می آموزد ما باید تحت توجه عالمی مطلق قرار گرفته باشیم که علیم باشد. یعنی به تمام نهران و آشکار ما آگاه باشد و او کسی نیست جز آن که ما را خلق کرده و خالق بی نظیر است. . . .

اکنون در مقابل این حقیقت قرار گرفته ام و لطف او را درک نمودم که از کجا آمدم و باید به کجا برویم.

خواهر گرامی! آن چیزی که ما را همواره مظلوم کرده و آنچه که موجب شده طناب به گردن امام اول شیعیان حضرت علی بن ابی

طالب(ع) بیندازند و آنچه که موجب شد پهلوی مادرمان فاطمه زهرا (س) را بشکنند و آنچه که موجب شد امام حسن(ع) را به صلحی تحمیلی وادارند و آنچه که باعث شد امام حسین (ع) با اصحابش در سرزمین کربلا شهید شوند و اهل بیت او را به اسارت برند و همه اینها دلیل بر این است که مردم در اطاعت از امامشان استوار نبودند و اساساً برتری را به پاکی و تقوا ندانند و تکبر کردند و حسد ورزیدند و حرص و طمع به دنیا آنها را کور و کر نمود . . .

میرهادی در طول تمام سال های جنگ، مسئولیت های زیادی را تجربه کرد، از جمله، فرمانده ستاد تیپ سوم از لشکر 25 کربلا و در عملیاتی چون؛ کربلای یک، والفجر هشت، کربلای 5، که در مرحله دوم عملیات کربلای 5 از طرف فرمانده لشکر به کردستان فراخوانده شد، مدتی بعد آنجا با مسئولیت فرماندهی گردان؛ در عملیات کربلای 10 شرکت کرد و عاقبت بر اثر تیر مستقیم به فیض عظیم شهادت نائل و رستگار شد و در مزار شهدای بابلسر در جوار امام زاده ابراهیم به یادگار سپرده شد.

یادش گرامی...